

بررسی حجاب معرفت (رؤیت) با تکیه بر کتب ادبی - عرفانی

عباس برنا*

چکیده

در سیر و سلوک معنوی، هدف سالک رسیدن به کمال مطلق (ارجعی الی ربک) می‌باشد، که آن، مرتبه برتر نفس مطمئنه است، نفسی که از تمام آرایش‌ها پاک شده، حجاب‌ها را کنار زده است و به مقام عبودیت حق رسیده است. در این مسیر معنوی، موانع و حجاب‌های زیادی وجود دارند که حرکت سالک را در این سیر و سلوک معنوی کند و یا سالک را از این مسیر باز می‌دارند. از جمله آن حجاب‌ها: دیدن خود، بهشت و آخرت، کعبه، رویت محبت حق، عبادت، عبودیت خود و ... می‌باشد. سالک طریق حق، در برابر محبوب خویش باید به مقام تفویض برسد. در حالی که دیدن و رؤیت سالک در این طریق الی الله، نشانگر بقای صفت و بیانگر این است که هنوز سالک به مرتبه فقر و فنا و مرتبه معمولی درگاه الهی نرسیده است و هنوز آثار و بقایای وجودی در وجود سالک مشاهده می‌شود. این تحقیق بر آن است که با تأکید بر کتاب‌های ادبی - عرفانی از جمله کشف‌المحجوب، مرصادالعباد، مصباح‌الهدایا، عوارف‌المعارف و ... حجاب‌های معرفت، از جمله حجاب‌های رؤیت را که مانع سیر و سلوک معنوی سالک به سوی کمال مطلق می‌گردد، بررسی نماید.

کلید واژه‌ها: سیر و سلوک، فقر و فنا، کمال مطلق، موانع و حجاب‌ها، مشاهده.

* - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نقده، دانشگاه آزاد اسلامی، نقده، ایران.

مقدمه

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخی
(حافظ، ۱۳۷۲: ۳۶۰)

مشاهده، دیدار دل و باطن است، خویشتن ندیدن و از خویشتن ندیدن، حق دیدن و از حق دیدن.

دل انسان مومن، منزل واقعی معشوق و حقیقی است که از آن به عنوان کعبه مخفی، کعبه باطن و کعبه حقیقی یاد می‌کنند. این خانه باید از غبار، پاک و منزه بماند و بر خلاف کعبه ظاهر، در این کعبه دل و باطن، باید هر لحظه شاهد دیدار و طواف محبوب واقعی باشد.

سالک طریق حق در مسیر سیر و سلوک معنوی با حجاب‌ها و موانع زیادی برخورد می‌کند و این موانع با مجاهده سالک، هدایت پیر و عنایت الهی برطرف می‌شوند، که رؤیت و مشاهده با وجود بقای صفت، جزو این حجاب‌ها به شما می‌آیند که از جمله آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد: رؤیت و مشاهده خویش، خلق، جنّت، فضل و کرامات، مجاهده، عبادت‌ها و عبودیت، فقر، تواضع، خیرات، طاعات، کعبه ظاهر، جنّت، خلوت، ماضی و مستقبل.

رؤیت به معنای نسبت دادن اعمال به خود و نشانه بقای صفت و خود می‌باشد، در حالی که، ربانی بودن به این معناست که انسان ذاتاً، وصفاً، فعلاً خود را نبیند و منسوب به خدا باشد و هر عمل، نیت و فکری که اخلاص در آن نباشد، حجاب راه حق خواهد بود.

چونکه مخلص گشت مخلص باز است در مقام امن رفت و برد دست
زانکه مخلص در خطر باشد مدام تا ز خود خالص نگردد او تمام
(کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۱۶)

در محضر الهی، رؤیت به معنای وجود کثرت و هستی است، حال آنکه انسان عارف باید نیستی خود را بر هستی خود اختیار کند.

رؤیت غیر حق در هر اندازه و هر قالبی که باشد، حجاب راه کمال و سلوک است، رؤیت مجاهدت، عبادت، فقر، تواضع، کرامات احسان و حتی رؤیت اخلاص و ... سالک با ریاضت و مجاهده خویش، هدایت پیر و فضل و عنایت خداوند می‌تواند از این امتحانات و موانع عبور کند.

بیان مسئله

هر آنچه از زنگار تعلقات و نفسانیات را که بر آینه دل می‌نشیند و مانع وصول به کمال مطلق می‌شود، حجاب معرفت و مانع سلوک گویند. برای نمونه می‌توان از ریاکاری و عدم اخلاص، شهوت، غرور، کینه، حسد، تعصب و ... نام برد.

- از دیدگاه جهان‌بینی توحیدی انسان از عالم لاهوت به ناسوت نزول کرده «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (تین، ۵) و همچون مسافری از همان آغاز نزول به دنبال گمگشته خویش یعنی لقای پروردگار خویش است زیرا هر انسانی ذاتاً ناقص است و انگیزه حرکت به سوی کمال را دارد. در این مسیر روحانی و معنوی موانع و حجاب‌های زیادی وجود دارد که حجاب «رؤیت» یکی از مهم‌ترین این حجاب‌ها به شمار می‌آید. از جمله آنها، رؤیت جنت، فضل و کرامات، اخلاص، عبودیت، فقر و تواضع و ... می‌باشد. در این سیر و سلوک معنوی اگر انسان این حجاب‌ها را تشخیص ندهد، قادر به ادامه راه نخواهد بود. این تحقیق که از منابع اصلی ادبی-عرفانی بهره جسته است و با تشریح انواع موانع رؤیت در شانزده بند، اولاً زمینه‌آشنایی هر چه بهتر سالکان و مشتاقان وصال با موانع و حجاب‌ها را فراهم ساخته است. ثانیاً آثار مورد استفاده در این تحقیق برای دانش‌پژوهان به خوبی تشریح گردیده است. ثالثاً، تبیین کرامت و منزلت انسان که نشان خلیفه الهی دارد، در این تحقیق مورد توجه واقع شده است.

ضرورت تحقیق

- با توجه به این که این تحقیق در ادبیات عرفانی فارسی به صورت تخصصی به حجاب «رؤیت» پرداخته است، می‌تواند انگیزه‌ای برای تحقیق در دیگر آثار منظوم و منثور فارسی به حساب آید.
- شناخت حجاب‌های معرفت در سیر و سلوک معنوی برای یک سالک از اهمیت زیادی برخوردار است که این تحقیق در این زمینه منبع مفیدی به شمار می‌آید.
- آشنایی با محتوای این تحقیق در خصوص حجاب معرفت و مانع وصول، موجب درک بهتر پیام اصلی متون ادبیات عرفانی خواهد بود.
- منابع مورد بحث در این تحقیق از منابع کلیدی ادبیات عرفانی فارسی و مورد توجه در مراکز علمی است که تحقیق حاضر موجب شناخت و درک بهتر آنها خواهد بود.
- معرفی هر چه بهتر چند اثر شاهکار ادب عرفانی فارسی در حوزه حجاب‌ها و موانع سلوک از دیگر ضرورت‌های این پژوهش می‌باشد.

پیشینه تحقیق

در آثار مانگار گذشته ادبیات عرفانی به موضوع حجاب‌ها و موانع سلوک با عناوین و اشکال متفاوت اشاره شده است، از جمله آنها: هجویری در کشف‌المحجوب، نجم رازی در مرصادالعباد، میبیدی در کشف‌الاسرار، کاشانی در مصباح‌الهدایه، سهروردی در عوارف‌المعارف، غزالی در احیاءالعلوم.

در دوره معاصر نیز نویسندگانی در قالب پایان‌نامه و مقاله در خصوص موضوع حجاب‌ها و موانع سلوک تا حدودی به صورت کلی قلم فرسایی نموده‌اند، که به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱. فوزه فلاح خوش خلق در مقاله «موانع سلوک از دیدگاه عطار با تأکید بر منطق الطیر»، (۱۳۹۶) در دومین همایش ملی بازشناسی مشاهیر و مفاخر خراسان در ادب فارسی، به بررسی موانع بیرونی و درونی سلوک پرداخته است.

۲. حسین مازوجی در مقاله «عوامل معرفتی رفع حجاب‌های سلوکی در دستینه‌های عرفان اسلامی»، (۱۳۹۸) در سومین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در علوم انسانی، مدیریت و معارف اسلامی، به عوامل معرفتی که در رفع حجاب‌ها مؤثر هستند اشاره نموده است.

۳. هادی عدالت‌پور در مقاله «حجاب‌ها و کشف حجاب‌ها در کشف‌المحجوب»، (۱۳۹۱)، به کاربرد واژه حجاب و مترادفات آن در برخی از متون عرفانی و آیات پرداخته است. همانطوری که ملاحظه می‌شود در آثار گذشته به موضوع حجاب‌ها و موانع سلوک به صورت کلی و عمومی اشاره شده است در حالی که در این پژوهش یک مورد از حجاب‌ها «حجاب رؤیت» با اشکال متفاوت آن به صورت تخصصی تشریح شده است.

بحث و بررسی

در این تحقیق درخصوص حجاب رؤیت، شانزده مورد از موانع سیر و سلوک معنوی بیان شده است. بزرگ‌ترین مانع سیر و سلوک، عدم آمادگی نفس انسان برای تابش نور الهی است و این زمانی اتفاق می‌افتد که دل انسان از گناهان تیره و تاریک شده است و از طرف دیگر یکی از اصلی‌ترین موانع خود سازی و نیل به مقام قرب الهی حب دنیا است که سرچشمه گناهان دیگر به حساب می‌آید؛ بنابراین در این تقسیم‌بندی شانزده گانه حجاب‌ها، به ترتیب اولویت اول حجاب نفس و دنیا ذکر گردیده و در مرتبه بعد از چهارده حجاب دیگر که ناشی از احاطه نفس اماره و حب دنیا است؛ سخن به میان آمده است.

۱- رؤیت نفس

منظور از نفس در این بحث، مرحله امارگی، لوامگی و ملهمگی است. یعنی؛ غیر از مرحله مطمئنگی، مراحلی از نفس که هنوز آثار خودی قابل مشاهده است.

ذوالنون مصری گوید: «أشدُّ الحجابِ رؤيةُ النَّفسِ و تدبیرها» اشد حجاب معرفت بنده را رؤیت نفس و تدبیر آن باشد؛ از آنچه متابعت نفس مخالفت رضای حق تعالی باشد و مخالفت حق، سر همه حجاب‌ها.

ابویزید گوید، رحمه الله علیه: «النَّفْسُ صِفَةٌ لَا تَسْكُنُ إِلَّا بِالْبَاطِلِ» نفس آن صفتی باشد که سکونت آن جز به باطل نیست و هرگز ورا سپری نکند.

محمد بن علی الترمذی گوید، رحمه الله علیه: «تريدُ أن تعرفَ الحقَّ مع بقاءِ نَفْسِكَ فيك، و نَفْسِكَ لَا تَعْرِفُ نَفْسَهَا، فَكَيْفَ تَعْرِفُ غَيْرَهَا؟، تا خواهی حق را بشناسی با بقای نفس، و نفس تو خود را با بقای خود مر خود را نمی‌شناسد، چگونه غیر را بشناسد؟» (هجویری، ۱۳۸۷: ۳۰۰ - ۳۰۱)

«بایزید بسطامی - رضی الله عنه - که گفت: یک بار به مکه شدم، خانه منفرد دیدم. گفتم: «حج مقبول نیست؛ که من سنگ‌ها از این جنس بسیار دیده‌ام.» بار دیگر برفتم خانه دیدم و خداوند خانه دیدم. گفتم که: «هنوز حقیقت توحید نیست.» بار سدیگر برفتم همه خداوند خانه دیدم و خانه نه. به سرم فرو خواندند: «یا بایزید، خود را ندیدی و همه عالم را بدیدی شرک نبود، و اگر تمام عالم نبینی و خود را بینی شرک بودی.» آنگاه توبه کردم، و از دیدن هستی خود نیز توبه کردم.» (همان: ۱۶۴)

خراباتی شدن از خود رهایی است
خودی کفر است اگر خود پارسایی است

نشانی داده‌اندت از خرابات
که «التَّوْحِيدُ اسْقَاطُ الْأَضَافَاتِ»

(شبستری، ۱۳۸۲: ۱۱۸)

۲ - رؤیه الکون

دیدن، نشانه بقای صفت و عدم فنای واقعی سالک است. چون سالک وجودش در وجود حق تعالی فانی گردد، راه و رسمش از او زایل می‌شود، همانند فانی شدن ستاره و ماه در نور آفتاب. در واقع این حاضری است غایب، آن وقت است که باری تعالی را در مظاهر و کمالات و صفاتش آنگونه که هست مشاهده می‌کند و به هر کجا بنگرد وجه‌الله را مشاهده می‌کند. در «کشف‌المحجوب» در شرح «تصوف» آمده است که صوفی باید چشم از دنیا و مافیها ببندد و این نشانه فنای صفت است.

«ابو عمرو دمشقی - رحمه‌الله علیه - گوید: «التَّصَوُّفُ رُؤْيَةُ الْكَوْنِ بِعَيْنِ النَّقْصِ، بَلْ غَضُّ الطَّرْفِ عَنِ الْكَوْنِ - تصوف آن بود که اندر کون ننگری جز به عین نقص، و این دلیل بقای صفت بود، بل که چشم فرازکنی از کون»، و این دلیل فنای صفت بود؛ از آنچه که نظر از کون باشد، چون کون نماند نظر هم نماند، یکی خود را ببندد ولیکن ناقص ببندد، و دیگری چشم از خود فراز کند و ببیند، و آن کس که می‌ببندد - اگر چه ناقص - دیده‌ی وی حجاب است و آن کس که می‌ببندد بینایی حجاب نیاید.» (هجویری، ۱۳۸۷: ۵۳ - ۵۲)

آنکس که ترا شناخت جان را چه کند	فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی	دیوانه تو، هر دو جهان را چه کند

(انصاری، ۱۳۸۶: ۶۸)

تجلی ذاتی خداوند دو گونه است، تجلی ربوبیت و تجلی الوهیت، تجلی ربوبیت از آن کسانی است که ظرفیت رسیدن به نقطه جمع‌الجمع را پیدا نمی‌کنند، بنابر این پرورندگی حضرت حق شامل وجود مبارک آنها شده و وجود ایشان باقی می‌ماند و به فنای کامل نمی‌رسد. حضرت موسی^(ع) چون در مکالمه بود، در حد بیهوشی موقتی باقی ماند و اما تجلی الوهیت، هستی سالکان را به تاراج می‌دهد که دیگر نه می‌بینند و نه می‌شنوند و نه حسی دارند و به طور کامل محمول عنایت حضرت دوست هستند و اختیاری از خود ندارند. صاحبان تجلی ربوبیت می‌روند، می‌شنوند، حرف می‌زنند، اما صاحبان تجلی الوهیت کاملاً در اختیار دوست هستند.

«تَجَلَّى رَبُّهُ لِلجَبَلِ جَعَلَهُ دَكَّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» تجلّی نصیب کوه تددکدک بود و نصیب موسی صعقه، چون باری تعالی با ربوبیت تجلّی کرد هستی کوه و موسی بماند، اگر چند کوه پاره پاره گشت و موسی بیهوش، و لیکن حضرت ربوبیت برورنده و دارنده بود، وجود ایشان باقی گذاشت، و تجلّی الوهیت محمّد را بود علیه السّلام، تا جمله هستی محمّدی^(ص) به تاراج داد، و عوض وجود، ذات الوهیت ثابت فرمود، که: «إِنَّ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَکَ إِنَّمَا یُؤْمِنُونَ اللَّهَ یدالله فوق ایدیهم - کمال این سعادت به کس دیگر از انبیاء^(ع) ندادند». (رازی، ۱۳۷۷: ۳۲۱-۳۲۰)

۳- رؤیت اخلاص

در آیه مبارکه (۱۶۲) از سوره انعام آمده است: «قُلْ إِنْ صَلَّاتِی وَنُسُکِی وَ مَحْیَایَ وَ مَمَاتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ - بگو همانا نماز من و طاعات و عبادتم و مرگ و زندگیم، تنها برای خدا، پروردگار جهانیان است.» عامل اصلی مقبولیت اعمال نزد باری تعالی داشتن اخلاص می باشد. ابو سعید خراز - قدس الله روحه - معتقد است که اگر این اخلاص با دیدن اخلاص همراه باشد، از ریای عارفان بدتر است.

«ابوسعید خراز - قدس الله روحه - گفته است: ریای عارفان، فاضل تر است از اخلاص مریدان. [شیخ - فرمود: ریای عارفان فضل دارد بر اخلاص مریدان] از بهر آن که اخلاص، اگر چه مقامی عالی است، اما آمیخته باشد به دیدن اخلاص، و عارف، منزّه باشد از ریائی که عمل را باطل کند.» (سهروردی، ۱۳۸۶: ۲۸)

«ابو یعقوب سوسی گوید آن گاه که اندر اخلاص خویش اخلاص بیند آن اخلاص را با اخلاصی دیگر حاجت آید. ابوبکر دقاق گوید نقصان مخلص، اندر اخلاص، دیدن اخلاص بود چون خدای عزّوجلّ خواهد که اخلاص او مُخْلِص بود رؤیت وی از اخلاص وی بیفکند تا مُخْلِص بود نه مُخْلِص.» (قشیری، ۱۳۸۵: ۳۲۴)

سید صادق گوهرین در فرهنگ اصطلاحات تصوف اینگونه آورده است: «در جای دیگر مثنوی آمده است که ریای شیخ و پیر راه‌دان از اخلاص دیگران بهتر و پسندیده‌تر است. چه مرد کامل به علت کمال باطنی که پیدا کرده است اگر ریایی هم به ظاهر کند از بصیرت و کاردانی او است نه نفاق و دوروئیش. در ریای او حکمتی است که در اخلاص دیگران نیست. چه بسا که شیخ مجبور شد، مثلاً برای حفظ جان عده‌ای یا جلوگیری از فساد و تفرقه و پراکندگی جمعیتی ظاهراً ریایی کند تا بدان وسیله جان خلقی را نجات دهد و یا از فساد بزرگ جلوگیری نماید، بنابراین ریای او باعث نجات و دفع فساد و یا جمع خواطر می‌گردد. به خلاف اخلاص اهل حسد که علت تفرقه و از هم پاشیدگی، دوئیت و فساد و تباهی می‌شود.» (گوهرین، ۱۳۷۲، ج اول، ۲۲۷)

۴- ملامتی و کدورت رؤیت خلق

دل و دیده از محبت و مشاهده غیرحق شستن و از کدورت رؤیت خلق دوری گزیدن، دست یافتن به حبل متین اخلاص و نشستن بر بساط صدق و راستی، وجود آدمی را مستعد دیدار جمال بی‌مثال حضرت حق می‌گرداند.

ظرفیت وجودی انسان‌ها متفاوت است. هنگامی که قبول عامه و توجه مردم موجب غرور گردد. لازم است از مصاحبت دیگران که همراه مدح می‌باشد، دوری گزیند. آدمی باید بداند که مقبولیت وی در نزد عامه عنایت حق تعالی است و اگر قبول عامه و مقبولیت خود را عنایتی از جانب خداوند نداند، زود فریفته می‌شود و به زودی نزد عامه خوار می‌گردد و فریفتگی به قبول خلق در نهایت موجب ریا می‌شود.

صاحب کتاب «عوارف المعارف» با مقایسه ملامتی و صوفی، دیدن مردم را برای ملامتی کدورت دانسته که صوفی از آن مبراً است: «لامتی، به حبل متین اخلاص استمساک و اعتصام کرده باشد، و بر بساط صدق و راستی و امانت مقیم شده، اما بقیه دیدن خلق حال او شوریده

می‌گرداند، و مشرب صفای صوفی، از این کدورت مصفّی باشد و سرّ «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» نصب‌العین دیده و دل او باشد، و می‌گوید شعر:

جهان را بلندی و پستی تویی ندانم چه‌ای؟ هرچه هستی تویی

(سهروردی، ۱۳۸۶: ۲۹)

«انسان اگر مشغول عبادت باشد که هیچ انسانی در آن جا حضور نداشته باشد اما یک تعداد شتر وجود داشته باشد، آیا این نمازی که می‌خواند و در عبادتی که می‌کند با بود و نبود این شترها تفاوتی در نفس خود احساس می‌کند؟ بود یا نبود اینها در نفس او هیچ اثری ندارد، زیرا؛ این شترها درک و فهم ندارند، محبوبیت نمی‌سناسند. آیا انسان می‌تواند به حساب این که این شترها خوششان بیاید، خضوعی و خشوعی تصنعی داشته باشد.» (ناجی اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۷۱)

۵- رؤیت محبت

دوستی محبان نسبت به محبوب خویش، نشان از عدم فنای آنهاست. دوستی یک طرفه نخواهد بود. برای دوستی، دو طرف عاشق و معشوق لازم است، یعنی (آن من و تو که ما نشده است) که این خود وجود تفرقه و عدم وحدت و فنا است و برای مقربان، حجاب معرفت و مانع سیر و سلوک تلقی می‌شود.

در کتاب تذکره‌الاولیای عطار، درباره دوستی و محبت آمده است: «و گفت: «هر محبت که به عوض بود، چون عوض برخیزد محبت برخیزد» و گفت: «محبت درست نشود مگر در میان دو تن که یکی دیگری را گوید که: ای من!» «چون محبت درست گردد، شرط ادب بیفتد» و گفت: «محبت افراط میل است بی‌میل» و گفت: «به محبت خدای، به خدا نتوان رسید، تا باجان در راه او سخاوت نکنی.» (عطار، ۱۳۸۶: ۳۸۶)

هجویری معتقد است که بقای محبت در صورت فنای محب در محبوب، پسندیده است و بقای محبت در حالت بقا و تفرقه، مانع سلوک خواهد بود.

«بایزید بسطامی - رحمه الله علیه - گفت: «الْجَنَّةُ لَا خَطَرَ عِنْدَ أَهْلِ الْمَحَبَّةِ، وَ أَهْلُ الْمَحَبَّةِ مُحْجَبُونَ بِمَحَبَّتِهِمْ - بهشت را خطری نیست به نزد اهل محبت، و اهل محبت بازمانده‌اند از محبوب؛ یعنی بهشت مخلوق است اگر چه بزرگ است، و محبت صفت وی است نامخلوق، و هر که از نامخلوق به مخلوق، باز ماند، بی خطر بود.» (هجویری، ۱۳۸۷: ۱۶۳)

۶- رؤیت فضل و ولایت

ارزش و اعتبار فضل و ولایت به معنی است و نه به ظاهر. اگر انسان ادعا کند من ولی و یا فاضل هستم قطعاً ادعایی بیش نیست.

«ابوالفوارس شاه شجاع گفت: «لِأَهْلِ الْفَضْلِ فَضْلٌ مَا لَمْ يَرَوْهُ، فَإِذَا رَأَوْهُ فَلَا فَضْلَ لَهُمْ، وَ لِأَهْلِ الْوَلَايَةِ وَلَايَةٌ مَا لَمْ يَرَوْهَا، فَإِذَا رَأَوْهَا فَلَا وَلَايَةَ لَهُمْ - اهل فضل را فضل باشد بر همه تا آنگاه که فضل خود نبینند، چون بدیدند، نیزشان فضل نماند، و اهل ولایت را همچنین ولایت تا آنگاه است که ولایت خود نبینند، که چون بدیدند ولایتشان نماند. و مراد از این آن بود که آنجایی که فضل و ولایت بود رؤیت ساقط بود، چون رؤیت حاصل گشت معنی ساقط شد؛ از آنکه فضل صفتی است که فضل نبیند و ولایت صفتی که رؤیت ولایت در آن نباشد. چون گوید که: «من فاضلم یا ولی»، نه فاضل بود نه ولی.» (هجویری، ۱۳۸۷: ۲۱۱)

جانِ خود را می‌ندانند آن ظلوم
در بیانِ جوهرِ خود چون خری
خود ندانی تو یَجُوزُ یا عَجُوز
تو روا یا ناروایی؟ بین تو نیک
قیمتِ خود را ندانی، احمقیست
(مولوی، ۱۳۷۹، دفتر سوم: ۴۱۶)

صد هزاران فضل داند از علوم
داند او خاصیت هر جوهری
که: همی دانم یَجُوزُ و لایَجُوز
این روا و آن ناروا، دانی و لیک
قیمت هر کاله می‌دانی که چیست

۷- رؤیت کرامات

رؤیت کرامت، اثبات غیر بوده و اثبات غیر در توحید، موجب نفاق و باعث غرور خواهد شد. «و رسول - صلی الله - پیوسته گفتی: «اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي مِنَ النِّفَاقِ - خدایا دلم را از نفاق پاک گردان»، و به هیچ حال نفاق اندر دلش صورت نگرفت؛ اما رؤیت کرامات خویشتن، مر او را می اثبات غیر نمود، و اثبات غیر، نفاق بود اندر محلّ توحید. هر چند یک ذره از کرامت مشایخ سرمه دیدن مریدان کردند، آخر اندر محلّ کمال، آن حجاب مُکرم بوده است». (هجویری، ۱۳۸۷: ۴۲۵)

صاحب کرامت باید کرامات را پوشیده نگه دارد، زیرا؛ آشکار کردن کرامات اغلب با غرور همراه است. بسنده کردن به کرامات و مغرور شدن به آن، باعث وقفه در سلوک و سستی در انجام فرایض خواهد بود.

«شرط ولی آن است که بسته کرامات نشود، طالب استقامت باشد نه طالب کرامات. اما جوانمردان طریقت و سالکان حقیقت، در بند کرامت نشوند، زیرا؛ که کرامتِ ظاهر، از مکر، ایمن نبود و از غرور خالی نباشد». (رکنی، ۱۳۷۰: ۲۰۲)

نجم رازی معتقد است که صاحبان کرامات در حجاب غرور محجوبند و هیچ وقت بیدار نخواهند شد. «ای بس که روندگان صادق و طالبان عاشق، در خرابات ارواح به جام کرامت مست طافح شدند، و در مستی عجب و غرور افتادند». (رازی، ۱۳۷۷: ۲۲۰)

در کشف الاسرار این چنین آمده است: «... و اما فرق میان کرامت و معجزه آن است که بر پیامبر واجب است که دعوی نبوت کند و اظهار معجزات کند، و اما بر ولی واجب است که کرامات بپوشد و دعوی ولایت نکند و دعوت خلق نکند و جایز دارد که هر آنچه بر او می‌رود مکر است... و اما جوانمردان طریقت، در بند کرامات نشوند و آرزوی آن نکنند، زیرا؛ که کرامت ظاهر، از مکر ایمن نباشد و از غرور خالی نبود». (رکنی، ۱۳۷۰: ۲۰۱)

۸- رؤیت مجاهدت خویش

تلاش و مجاهده که از طرف بنده صادر می‌شود، فاعل حقیقی آن انسان نیست و اضافه آن اعمال به خود نوعی غرور محسوب می‌گردد. آنکه به تلاش و مجاهده خویش بنگرد و معجب گردد، از بهره مشاهدت بی نصیب می‌شود. پیامبر اکرم^(ص) مجذوب عنایت خداوند بود که آیه «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی» در حق ایشان نازل گشت.

در کتاب «کشف‌المحجوب» آمده است: «و در جمله مر اهل این قصه را مجاهدت و ریاضت موجود است، اما رؤیت آن اندر آن آفت است. پس آن که می‌مجاهدت نفی کند، نه مراد عین مجاهدت است؛ که مراد رؤیت مجاهدت است و مُعَجَبِ نَاشِدُنْ به افعال خود؛ از آنچه مجاهدت فعل بنده بود و مشاهدت داشت حق، تا داشت حق نباشد فعل بنده قیمت نگیرد.» (هجویری، ۱۳۸۷: ۳۰۸)

۹- رؤیت عبودیت

انسان سالک اگر اعمال عبادی و بندگی خویش را منسوب به خویش بداند، همچون دیگر اعمالش ناقص خواهد بود و اما اگر معاملتش منسوب به خداوند باشد، نقصانی نخواهد داشت. در کتاب «کشف‌المحجوب» این گونه روایت شده است: «ابوسعید خراسانی گوید- رضی الله عنه، که صاحب مذهب است- که: «الفناء فناء العبد عن رؤیة العبودیة، و البقاء بقاء العبد بشاهد الالهیة - فنا، فنای بنده بود از رؤیت بندگی، و بقا، بقای بنده بود به شاهد الهی؛ یعنی اندر کردار بندگی آفت بود، و بنده، به حقیقت بندگی، آنگاه رسد که به کردار خود دیدار نباشد و از دید فعل خود فانی گردد، و به دید فضل خداوند - تعالی - باقی، تا نسبت معاملتش به حق باشد نه به خود؛ که آنچه به بنده مقرون بود از فعل وی، جمله ناقص بود، و آنچه از حق - تعالی - بدو موصول بود، جمله کامل. پس چون بنده از متعلقات خود فانی شود به جمال الهیت حق باقی گردد.» (هجویری، ۱۳۸۷: ۳۶۴)

۱۰- رؤیت فقر

دسته‌ای از فقرا اسباب دنیوی را به سه دلیل ترک می‌کنند، طمع بهشت، خوف از دوزخ، و سوم جمعیت خاطر با کثرت عبادت. این رسم فقر و برای خواص مانع سلوک است. حقیقت فقر آن است که انسان، نسبت اعمال و احوال و مقامات را از خود سلب کند و نه تنها اعمال را منسوب به خود نداند، بلکه خود را نیز نبیند.

«و اما فقرا آن طایفه‌اند که مالک هیچ چیز از اسباب دنیوی نباشند و در طلب رضوان الهی مهاجرت اوطان نموده و ترک مألوفات کرده لِّلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَبَاعَثَ فِيهِمْ طَائِفَةً بَرْتَرَكِ يَكِي مِنْهُمُ الَّذِي إِذَا سَأَلَ عَنْ ثَوَابِ أَعْمَالِهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ قَالُوا بَلَىٰ سَوَاءٌ لَّكَ مِنَ الْعَمَلِ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَالْفُقَرَاءُ بِالْغَنِيِّمْ وَسَاءَ لَكَ مِنَ الْعَمَلِ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْفُقَرَاءِ» (کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۱۷)

حساب یا خوف عقاب چون حلال را حساب لازم است و حرام را عقاب. دوم توقع ثواب و دخول جنت. سوم طلب جمعیت خاطر از برای اکتثار طاعات. و ورای این مرتبه در فقر مقامی است فوق مقام ملامتیه و متصوفه و آن وصف خاص صوفی است. پس فقیر را در مقام صوفی صفتی دیگر زاید بود، و آن سلب نسبت جمیع اعمال و احوال و مقاماتست از خود و عدم تملک آن، چنان که هیچ عمل و هیچ حال و هیچ مقام از خود نبیند و بخود مخصوص نداند، بلکه خود را از خود نبیند. پس او را نه وجود و نه ذات و نه صفت، محو در محو و فنا در فنا بود. و این حقیقت فقر است که مشایخ در فضیلت آن سخن گفته‌اند. و آنچه پیش از این در معنی فقر یاد کرده شد رسم فقر است و صورت آن.» (کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۱۷)

نویسنده «کشف‌المحجوب» معتقد است که فقر، یک کرامت الهی است و نباید آنرا آشکار کرد. «ابو حامد احمد بلخی گفت: «أُسْتُرُّ عِزَّ فَقْرِكَ - عز درویشی خود را پنهان دار» یعنی؛ با خلق مگوی که من درویشم تا سر تو آشکارا نشود؛ که آن از خدای - تعالی - کرامتی عظیم است.» (هجوی، ۱۳۸۷: ۱۸۵)

حقیقت فقر، خلعتی است که فقط بر قامت درویشان حقیقی چست می‌آید. رؤیت فقر، یعنی غافل شدن از منعم، که شایسته این پاکان نیست.

محرم گنج الهی نیست هر ناشسته روی از توانگر فقر را شرط است پنهان ساختن

(صائب، ۱۳۸۳، جلد ۳: ۲۸۴۹)

۱۱- رؤیت تواضع

بسیار فرق است مابین متواضع بودن یا خود را به علت معاملتی به خلق متواضع نشان دادن. افتادگی و تواضع خویش را به نوعی منعکس کردن، عین غرور و تکبر است. در کتاب «کشف‌المحجوب» آمده است: «پس درویش باید به مراقبت و بیداری رود سرافکنده، و به هیچ سو ننگرد جز اندر برابر روی خود و اگر کسی وی را پیش آید خود را در نکشد مر نگاهداشت جامه خود را که بدو باز نیاید؛ که مؤمنان و جامه‌های ایشان پاک باشند، و این خصلت جز رعونت و خویشان پیدا کردنی نباشد؛ و اگر آن کس کافر باشد یا پلیدی بر وی ظاهر بود، روا است که خود را از وی نگاه دارد و چون که با جماعتی می‌رود، قصد پیش رفتن نکند و زیاد جستن به تکبر، و نیز قصد باز پس رفتن نکند و زیادت جستن به تواضع، و از نمودن تواضع به مردمان به معاملتی پرهیز کند؛ که تواضع را چون بدید، عین تکبر بود.» (هجویری، ۱۳۸۷: ۵۱۵)

۱۲- رؤیت خیرات و طاعات

خیرات و گام نهادن در مسیر نیکی به خلق و رفع حوایج نیازمندان، کاری است بس پسندیده و اما اگر از طریق خیرات، وسوسه‌ای در دل پدید آید و موجب غرور و فریفتگی گردد، لغزش و زلت پدید آید و از ارزش خیرات بسی کاسته شود. در کتاب «عوارف المعارف» آمده است که چون شیطان از طریق شر نتواند تو را گمراه کند، از طریق خیرات تو را گمراه می‌کند: «شیخ - رحمه الله علیه - گفت: از بزرگی شنیدم که، مرید را می‌گفت: به مقامی رسیدی که شیطان از طریق شر، راه بر تو نتواند زد، و لیکن خود را نگهدار، تا از طریق خیرات، تو را وسوسه نکند و صوفیان آن را، مَرَلَةُ الْأَقْدَام خوانند، و بسیار کس در این مقام از راه بیفتاده باشند. و تفرید و تجرید از خاصیت سفر است. و بسی فواید و خصایص درج است در سفر کردن.» (سهروردی، ۱۳۸۶: ۶۰)

«مروی است که: روزی موسی^(ع) نشسته بود، شیطان وارد شد و با او «برنسی» رنگارنگ بود. چون نزدیک موسی^(ع) رسید، موسی^(ع) گفت که: کدام گناه است که چون آدمی مرتکب آن شد تو

بر آن غالب می‌گردد؟ گفت: هر وقت عجب به خود نموده و طاعتی که کرد به نظر او بزرگ آمد و گنااهش در نزد او حقیر نمود.» (نراقی، ۱۳۸۳: ۲۶۳)

۱۳- رؤیت کعبه ظاهر

رؤیت حج شریعت و غافل بودن از حج حقیقت، حجاب معرفت و مانع سلوک محسوب می‌گردد. جای بسی تعجب و شگفتی است که آدمی در این عالم ناسوت در طلب کعبه ظاهر و خانه خداست، در حالی که در کعبه دل از مشاهده خداوند محروم است. این در حالی است که امکان زیارت خانه خدا هر سال برای همگان مقدور نیست و اما هر انسانی در طول سال می‌تواند هزار بار در حرم دل، به مشاهده و زیارت خداوند پردازد. در سوره مبارکه «قریش» آیه ۳ آمده است: «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ»

حج زیارت کردن خانه بود حَجَّ رَبُّ الْبَيْتِ، مردانه بود

(مولوی، ۱۳۷۹، دفتر چهارم: ۵۰۰)

برو طواف دلی کن که کعبه مخفی است که آن خلیل بنا کرد و این خدا خود ساخت

(زیب النساء، ۱۳۷۵: ۵۴)

«... دل انسان مؤمن، منزل واقعی معشوق حقیقی است. از دل به عنوان کعبه مخفی، کعبه باطن و کعبه حقیقی یاد می‌کنند، باید این خانه پاک و مقدس را از اغیار پاک نگه داشت. اگر زیارت خانه خدا در صورت استطاعت بر هر مسلمانی یک بار واجب می‌شود، باید در این کعبه باطن هر لحظه شاهد دیدار و طواف محبوب واقعی بود.»

در راه خدا دو کعبه آمد منزل یک کعبه صورت است و یک کعبه دل

تا بتوانی زیارت دل‌ها کن بهتر ز هزار کعبه باشد یک دل

(نوربخش، ۱۳۷۳: ۸۹)

۱۴ - رؤیت جنت

همان طوری که در آیه ۵۶ سوره مبارکه ذیات آمده است، هدف از خلقت انسان، عبادت خداوند می‌باشد. هر عملی که راه بندگی را هموار سازد، عبادت محسوب می‌گردد. و آنچه به آدمی هویت انسانی می‌دهد، گام زدن در مسیر عبودیت الهی است. این عبادات مقدمات رضا، قرب و وصال باری تعالی را فراهم می‌سازد. از طرفی خداوند در قرآن کریم در آیه ۳۰ سوره بقره فرموده‌اند: انی جاعل فی الارض خلیفه، من در زمین خلیفه‌ای خواهم گماشت. با این وصف انسان در زمین مقام جانشینی خداوند را دارد و با این مقام والا به دنبال مقام برتر، یعنی قرب و وصال حق تعالی می‌باشد و لذا در طی این مسیر اگر به غیر از مشاهده حق حتی به بهشت بنگرد، دچار خسران و مبتلی^۱ به حجاب معرفت و مانع سلوک خواهد بود. «الهی، گل‌های بهشت در پای عارفان خار است، آنکس که ترا جست با بهشتش چه کار است.» (انصاری، ۱۳۸۶: ۵۸)

ما را ز خیال تو چه پروای شرابست
خم گو سر خود گیر که خمخانه خرابست
گر خمر بهشتت بریزید که بی‌دوست
هر شربت عذیم که دهی عین عذابست
(حافظ، ۱۳۷۲: ۴۲)

شهید مطهری می‌فرماید: «عبادت در ادیان جز معامله چیزی نیست، زیرا؛ ادیان افراد را وادار می‌کنند به عبادت، برای بهشت یا برای فرار از جهنم. حال اگر کسی بیاید نماز بخواند برای بهشت؛ بهشت یعنی چه؟ بهشت یعنی جایی که در آنجا انواع لذتها هست: حور هست، قصور هست، «جَنّاتٌ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» هست، میوه‌های بهشتی و غذاهای لذیذ بهشتی هست، شراب‌های بی‌مستی و بی‌دردسر بهشتی هست و انواع لذت‌هایی که بشر نمی‌تواند تصور بکند. بنابراین کسی که از لذت دنیا چشم می‌پوشد برای لذت آخرت، او نه تنها خداپرست نیست و حس نیایش خود را تقویت نمی‌کند، بلکه یک آدمی است که از دنیاپرست‌ها مادی‌تر است، زیرا؛ یک نفر دنیاپرست، قانع شده به همین لذات محدود مادی؛ ولی او یک آدم حسابگری است، می‌بیند اگر بخواد سی چهل سال عمر این دنیا را به این لذت‌ها بگذراند، قابل نیست، بالاخره تمام می‌شود، می‌گوید این سی چهل سال را هر طور هست دندان روی جگر می‌گذاریم، برای

اینکه برویم در آنجا ابدالآباد به همین لذت‌هایی که اینجا رها کرده‌ایم برسیم. پس محرک او در این کار طمع است و غیر از این چیزی نیست.» (شهید مطهری، ۱۳۸۴: ۸۶)

«آن کس که برای نجات از جهنم تلاش می‌کند «عبدُ النَّجَاءِ مِنَ النَّارِ» و کسی که برای رسیدن به بهشت کوشش می‌کند «عبدالْفَوْزِ بِالْجَنَّةِ» است نه «عبدالله!» او بعد از نجات از جهنم و ورود به بهشت، همچون مزدوری است که اجرش را بعد از کار از کارفرما می‌گیرد، دیگر رابطه‌ای با کارفرما ندارد.» (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ج ۱۱: ۲۱۲)

۱۵- دارُ الحیب بلا حیب

خوشا آنان که از پا سر ندانند میان شعله، خشک و تر ندانند
کشت و کعبه و بتخانه و دیر سرایی خالی از دلبر ندانند
(همدانی، ۱۳۸۱: ۱۱۴)

«و در جمله حرم آنجا بود که مشاهدت تعظیم بود، و آن را که کل عالم میعاد قرب و خلوتگاه انس نباشد، وی را از دوستی هنوز خبر نبود. و چون بنده مکاشف بود، عالم جمله حرم وی باشند. و چون محبوب بود حرم، وی را از اظلم عالم بود. «اظلم الأشياء دارالحیب بلا حیب.» (هجویری، ۱۳۸۷: ۴۸۱)

در کتاب «تذکره‌الاولیاء» در شرح حال «ابراهیم ادهم» آمده است: «نقل است که هیچ کس او را مربع نشسته ندید. گفت: «یک روز چنین نشسته بودم. آوازی شنودم که: ای پسر ادهم! بندگان در پیش خداوند چنین نشینند؟ راست بنشستم و توبه کردم که دیگر چنان نشینم.» (عطّار، ۱۳۸۶: ۱۰۱)

امام علی^(ع) در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ، فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ - از نافرمانی خدا در خلوت‌ها بپرهیزید، زیرا همان که گواه است، داوری کند.» (دشتی، ۱۳۸۷: ۵۰۴) «و عالمیان باید که حفظ آداب اندر مشاهدت معبود خویش از زلیخا آموزند که چون با یوسف - علیه‌السلام - خلوت کرد و از یوسف حاجت خود را اجابت خواست، نخست روی بت خود به چیزی پوشید. یوسف گفت: «چه می‌کنی؟» گفت: «روی معبود بپوشیدم تا وی مرا به بی‌حرمتی نبیند؛ که آن شرط ادب نباشد.» و چون یوسف به یعقوب - علیه‌السلام - رسید و خداوند - تعالی -

وی را وصال کرامت کرد، زلیخا را جوان گردانید و به اسلام راه نمود و به زنی به یوسف داد. یوسف قصد زلیخا کرد. زلیخا از وی گریخت. گفت: «ای زلیخا من دلربای توام، از من چرا می‌گریزی؟ مگر دوستی من از دلت پاک شده است؟» گفت: «لا، والله؛ که دوستی زیادت است، اما من آداب حضرت معبود خود نگاه داشته‌ام. آن روز که با تو خلوت کردم، معبود من بتی بود و هرگز ندیدی، به حکم آن که ورا دو چشم بی‌بصر بود، چیزی بر آن پوشیدم تا تهمت بی‌ادبی از من برخیزد. کنون من معبودی دارم که بیناست بی‌مقلت و بی‌آلت، و برهر صفت که باشم مرا می‌بیند. من نخواهم که تارک‌الاداب باشم.» (هجویری، ۱۳۸۷: ۴۹۳)

۱۶- خلوت و عزلت و رؤیت خویش

در اسلام پرداختن به فرایض و نوافل فردی در خلوت و باز ماندن از فرایض اجتماعی، پسندیده نیست. آیت‌الله جوادی آملی در تفسیر قرآن به این موضوع اشاره فرموده‌اند: «از اموری که «سالک طریقت» باید آن را تحصیل کند، خلوت و تنهایی است. خلوت که یکی از مراحل سیر و سلوک و از مقامات عارفان است باید به خوبی تبیین گردد تا این امر مثبت با انزوای مذموم، مشتبه نشود؛ گاهی انسان با این خیال که در حال سیر و سلوک است از جامعه، جدا می‌شود و از انجام فرایض و نوافل دور می‌ماند و تنها به عبادت‌های فردی اعم از فرایض و نوافل می‌پردازد و این کار روا نیست؛ زیرا؛ قرآن کریم که خود را «شفا» می‌داند، راه درمان را ارائه کرده، به پیغمبر^(ص) می‌فرماید: (و لا تکن کصاحب الحوت إذ نادى و هو مکظوم * لو لا أن تدارکة نعمة من ربّه لنبذ بالعاء و هو مذموم)؛ مانند یونس نباش که از قوم خود جدا شد. این که ذات اقدس اله در آیات گوناگون می‌فرماید: (واذکر فی الکتاب إبراهیم)، (واذکر فی الکتاب موسی)، «واذکر...»، یعنی؛ به یاد این رهبران الهی و ادامه دهنده راه آنان باش؛ ولی در آیه مورد بحث می‌فرماید: مانند یونس نباش که مسئولیت خود را ترک کرد و خدا را ندا داد، و اگر نعمت ولایت، شامل حال او نمی‌شد، او از دل ماهی و دریای تاریک نجات نمی‌یافت، ولی از آن جا که نعمت الهی شامل حالش شد او دیگر مذموم نیست؛ بلکه ممدوح و محمود است. بنابراین، خلوت به معنای اعراض از جامعه و انزوای از وظیفه اجتماعی، مذموم است، نه ممدوح.» (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۵۹)

نتیجه‌گیری

دل انسان کعبه حقیقی و منزل واقعی خداست. تا زمانی که این خانه از غبار و اغیار و تعلقات پاک و منزّه است، غیر از خداوند چیزی در آن جای ندارد. در این کعبه حقیقی انسان باید هر لحظه معبود خود را طواف نماید. در محضر الهی دیدن غیر حق، نشانه بقای صفت و آثار وجودی سالک می‌باشد و تا زمانی که تمام وجود سالک، دیدن، شنیدن، و حتی عمل کردن او در تصرف کامل حق نباشد، یعنی؛ تا زمانی که به مقام جمع الجمع نرسیده باشد، به وصال معشوق خود نخواهد رسید.

فقر و فنا آخرین مرتبه کمال از هفت وادی عشق و اولین قدم برای وصال حق می‌باشد. یعنی؛ بی‌نیاز از غیرخدا و فانی شدن در خداوند. یعنی ندیدن غیر خداوند. عبادت، حج، زکات، خمس، مجاهدت کرامت و حتی تمام اعمال با فضیلت انسان اگر همراه با بودن و دیدن خود باشد، نه تنها باعث سلوک نخواهد بود، بلکه مانع سلوک می‌باشد. خلوص و اخلاص، یعنی فقط و فقط خدا را دیدن.

لازم است انسان عارف خود را به مقام ربانی بودن برساند، یعنی؛ ذاتاً، فعلاً و وصفاً خود را ببیند و خود را از مقام مخلص به درجه مخلص برساند تا مقبول عنایت ایزدی قرار گیرد. باید از دیدن دنیا و مافیها و حتی آخرت و لذات آن چشم‌پوشد و حتی عبادت او عبادت عابدان به خاطر ترس از جهنم و عبادت تاجران به طمع بهشت نباشد، بلکه عبادت آزادگی می‌باشد که بهشت و جهنم را نمی‌بیند. در بین نعمت‌های دنیا و آخرت، فقط خدا را می‌بیند.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱ - قرآن کریم، (۱۳۹۰)، مترجم حسین انصاریان، چاپ سوم، تهران: واژه پرداز اندیشه.
- ۲ - نهج البلاغه، (۱۳۸۷)، به ترجمه محمد دشتی، چاپ سوم، قم: بعثت.
- ۳ - انصاری، عبدالله بن محمد، (۱۳۸۶)، *مناجات نامه*، به خط داوود رواسانی، چاپ هفتم، تهران: نگاه.
- ۴ - انصاری، خواجه عبدالله، (۱۳۸۸)، *صد میدان*، تصحیح و توضیح از دکتر سهیلا موسوی سیرجانی، چاپ سوم، زوآر: تهران.
- ۵ - جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۴)، *تفسیر موضوعی قرآن کریم*، جلد ۱۱، چاپ پنجم، قم: اسراء.
- ۶ - حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، (۱۳۷۲)، *دیوان غزلیات*، به کوشش خطیب رهبر، چاپ دوازدهم، تهران: صفی علیشاه.
- ۷ - رازی، نجم‌الدین، (۱۳۶۸)، *مرصادالعباد*، به تصحیح دکتر محمدامین ریاحی، چاپ اول، تهران: چاپ و نشر کتاب.
- ۸ - رکنی، محمد مهدی، (۱۳۷۰)، *لطایفی از قرآن*، چاپ پنجم، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۹ - سعدی، شیخ مصلح‌الدین، (۱۳۸۴)، *کلیات دیوان اشعار*، به تصحیح محمدعلی فروغی، چاپ دوم، تهران: زوآر.
- ۱۰ - سهروردی، شهاب‌الدین، (۱۳۸۶)، *عوارف المعارف*، با ترجمه ابو منصور بن عبد المؤمن اصفهانی، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۱ - شبستری، محمود بن عبد‌الکریم، (۱۳۸۲)، *متن و شرح گلشن راز*، به اهتمام کاظم دزفولیان، چاپ اول، تهران: طلایه.
- ۱۲ - _____، (۱۳۸۴)، *شرح ساده گلشن راز*، به اهتمام دکتر بهروز ثروتیان، چاپ دوم، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌المللی.
- ۱۳ - صائب، محمد علی، (۱۳۸۳)، *دیوان اشعار صائب تبریزی*، چاپ اول، تهران: علم.

- ۱۴ - عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد، (۱۳۸۶)، *تذکره الاولیا*، بررسی و تصحیح از محمد استعلامی، چاپ شانزدهم، تهران: زوار.
- ۱۵ - قرائتی، محسن، (۱۳۷۹)، *تفسیر نور*، چاپ دوازدهم، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- ۱۶ - کاشانی، عزالدین محمود، (۱۳۷۲)، *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، به تصحیح جلال‌الدین همایی، چاپ چهارم، تهران: هما.
- ۱۷ - گوهرین، سیدصادق، (۱۳۸۸)، *شرح اصطلاحات تصوف*، چاپ اول، تهران: زوار.
- ۱۸ - مطهری، مرتضی، (۱۳۸۲)، *یادداشت‌های شهید مطهری*، چاپ سوم، تهران: صدرا.
- ۱۹ - _____، (۱۳۸۴)، *مجموعه آثار شهید مطهری*، چاپ ششم، تهران: صدرا.
- ۲۰ - مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۷۹)، *مثنوی معنوی*، مقدمه و تصحیح از قوام‌الدین خرمشاهی، چاپ چهارم، دوستان، تهران.
- ۲۱ - ناجی اصفهانی، حسن، (۱۳۸۳)، *شوق وصال*، چاپ اول، قم: مؤسسه فرهنگی صاحب‌الزمان (عج).
- ۲۲ - نراقی، مهدی، (۱۳۸۴)، *علم اخلاق اسلامی*، ترجمه جامع‌السعادات، به ترجمه دکتر سید جلال‌الدین مجتبوی، چاپ هفتم، تهران: حکمت.
- ۲۳ - نراقی، ملا احمد، (۱۳۸۳)، *معراج السعاده*، چاپ، دهم، قم: هجرت.
- ۲۴ - نوربخش، جواد، (۱۳۷۳)، *فرهنگ اصطلاحات تصوف*، چاپ سوم، تهران: چاپخانه ۱۱۰.
- ۲۵ - هجویری، ابوالحسن علی‌بن عثمان، (۱۳۸۷)، *کشف المحجوب*، مقدمه و تصحیح از محمود عابدی، چاپ چهاردهم، تهران: سروش.
- ۲۶ - همدانی، بابا طاهر، (۱۳۸۴)، *دویستی‌های بابا طاهر عریان*، به تصحیح علیرضا اسدی و خط مسعود فضل‌الهی، چاپ دوم، تهران: جمهوری.